دردی که جاری ماند

گفت‌وگو با علی قانع درباره مجموعه داستانی کتاب **همه در یک روز مردیم**



نمایی از حضور نوجوانان داوطلب، در جبهه‌های جنگ تحمیلی/ منبع: پژوهشکده تاریخ معاصر

داستان ایرانی

غزل رضایی ثانی
گروه کتاب

کتاب «همه در یک روز مردیم» اثری در حوزه دفاع مقدس نیست، بلکه روایتی از زندگی سربازها پس از جنگ است؛ جوان‌هایی که با جسم‌های آسیب‌دیده از جنگ بازگشتند و زندگی‌شان هرگز مثل سابق نشد. شاید کمتر نویسنده‌ای به این جنبه از جنگ پرداخته باشد اما علی قانع به جهت تجربه نزدیک خود در جنگ و همسنگر بودن با جوانان همسن خود، داستان متفاوتی از بازماندگان پس از جنگ بازگو می‌کند. قانع، نویسنده و مترجمی است که به گفته خودش فقر زبانی در عصر امروز او را وادار کرد در کنار حرفه اصلی‌اش که نساجی است، به کار ترجمه و داستان‌نویسی بپردازد. قانع کتاب‌های متعددی ترجمه کرده و در میان آثار ترجمه شده از او می‌توان به کتاب «اعمال انسانی» از هان کانگ اشاره کرد که سال ۲۰۲۴ موفق به دریافت جایزه نوبل شد.

در کتاب «همه در یک روز مردیم» با لحنی صمیمی از جوانان ۱۸ ساله‌ای می‌شنویم که در خاکریزهای جبهه زندگی می‌کنند. چه شد که تصمیم گرفتید ادبیات دفاع مقدس را از روایت‌های رایج فاصله بدهید و به زبان ملموس و خودمانی این نسل نزدیک شوید؟

هـروقت به این داسـتان‌ها فکـر می‌کنم، بغضم می‌گیرد. دروغ چرا، بغض نه، گریه‌ام می‌گیرد و ناخودآگاه اشکم سرازیر می‌شود. بعد اگـر در میان جمـع یا در معـرض دید باشـم، سـریع جـا عـوض می‌کنم تـا به چشـم نیایم، تا نگویند زده به سرش. البته چیز جدیدی نیسـت، موقع نوشـتن این داسـتان‌ها، موقع بازبینی و غلط‌گیری و در کل هر بار که می‌خوانم‌شـان، همین اتفاق می‌افتد و هنوز نمی‌دانم خوب اسـت یا بد؛ اما می‌دانم همه‌اش را نمی‌شود به پای سن و سال گذاشت، پای اینکه می‌گویند آدم‌ها پا به سن که می‌گذارند، دل نازک می‌شوند؛ نمی‌دانم.

جمله‌ای از یک نویسنده غربی خوانده‌ام که می‌گوید: «داستان اگر واقعی باشد که دیگر داستان نیست»، این را خودم هم معمولاً در کارگاه‌های داستان به شـاگردانم می‌گویم، امـا واقعیـت ایـن اسـت کـه همـه ایـن داستان‌ها اتفاق افتاده و در سال‌های دور و نزدیک همراه با آدم‌هایش نفس کشیده‌ام، تمام لحظه‌هـای تلخ و شـیرینش را با هم زندگی کرده‌ایم و شـاید دلیـل این بغض و اشـک، یـادآوری و فقدان همـان لحظه‌ها باشد. راستش را بگویم، خیلی مایل نبودم منتشرشـان کنم، می‌خواسـتم مال خود خـودم باقی بماننـد. تاریخ‌نوشـته‌ها یک دوره بیست، سی ساله را دربرمی‌گیرد؛ شاید خودخواهی باشد، اما می‌خواستم بچه‌های دوران سـربازی همان‌طـور دسـت‌نخورده در ذهـنم باقی بمانند؛ همان‌طـور جوان و سـرزنده و با نشـاط؛ انگار هنـوز زنده‌اند و پایان‌شـان طور دیگری رقم بخورد.

شما تمام خاطرات سربازی‌تان را که مقارن با دوره جنگ بوده در این کتاب نوشته‌اید؟

دو، سـه داستان از این مجموعه جا ماندند، می‌پخت؛ بـه عبـاس، گیله مـرد بامعرفت که هر بار از مرخصی برمی‌گشـت همراهش یک چمدان کتاب سوغاتی می‌آورد و به تمام یوزپلنگانی که با مـن دویده‌اند.

یکی از نکته‌های کتاب که زمان خواندن آن توجه مخاطب را جلب می‌کند، سفر از زمان حال به زمان گذشته است، تغییر میان زمان حال و زمان جنگ چه کارکرد مفهومی برای مخاطب دارد؟

فکر می‌کنم شـاید کاربردش این باشـد که بیشـتر از همه ارتباط بیشـتری با مخاطب، به‌خصـوص مخاطب امـروزی برقـرار کند؛ جوان‌هایـی که شـاید دیگر خیلـی حال و حوصله شـنیدن داسـتان جنگ را ندارند و اینکه ما سربازهای آن موقع نیز زمانی به سن و سال خودشان بوده‌ایم و شاید همین حال و هـوا و دغدغه‌های خودشـان را داشـتیم، بویژه در تنهایی و خلوت‌های خودمان. دوم اینکه می‌خواسـتم بگویم هنوز هیچ کدام از آن وقایـع برای راوی تمام نشـده و همچنان ادامـه دارد و مـدام بـا آنها زندگـی می‌کند. البته نویسـنده نباید هرگز منظور داستانش را بـرای مخاطـب تعریف کنـد و هنرش این اسـت که خواننده از عهده مفاهیم داستان بربیایـد. حال نمی‌دانـم چقـدر در این راه موفق بـوده‌ام. البته ناگفته نماند این کتاب در اواخر سـال قبل منتشرشـد که خورد به شـلوغی‌ها و جنگ و فراموشی و نادیده ماند و هنوز بازخورد آنچنانی از کتاب و داستان‌ها نگرفته‌ام. مشکل گرانی کاغذ، کتاب و پایین آمدن آمار کتابخوانی هم در این میان وجود دارد. مهم‌تر از همه اینکه ناشـرها می‌گویند نسـل جدیـد و خواننده ایرانـی کمتر کتاب می‌خوانـد، به‌خصـوص اگـر کتـاب ایرانی باشـد، مردم دوسـت دارند بیشـتر سـراغ ادبیـات خارجـی برونـد. می‌شـود در مورد همه اینها حرف زد که حالا مجالش نیسـت.

یکی از شخصیت‌های اصلی داستان، عباس است، کسی که در حلقه دوستی شمانامش بارها در کتاب آمده، اما در ادامه داستان می‌خوانیم که عباس پس از جنگ دوره میانسالی‌اش را در آسایشگاه اعصاب و روان می‌گذراند. این چه پیامی برای مخاطب دارد؟

شـاید مـا هرگـز بـه سرنوشـت عبـاس و عباس‌های بعد از دوران جنگ فکر نکرده‌ایم و هرگز آنها را ندیده‌ایم. ببینید جنگ در همه جای دنیـا اتفاق افتـاده و خواهـد افتاد که امیدوارم این‌طور نشـود؛ مـا همه جا چنین آدم‌هایـی داریم که نتوانسـته‌اند با اتفاقات و خصوصـاً با تلخی‌های جنـگ کنار بیایند. من شدیداً معتقدم جنگ هیچ چیز شیرینی ندارد. در خارج اصطلاحـاً به آدم‌هایی مثل عباس می‌گویند کهنه‌سرباز؛ کسانی که هنوز دوران جنگ برای‌شـان به آخر نرسـیده و تروماهـای جانکاه جنگ و فقدان دوسـتان و نزدیکان‌شـان و شـاید فقدان جوانی از دسـت رفته‌شـان را با خود دارنـد. هنوز درد و زخم‌هایی در روح‌شـان ریشه دوانده و مانـدگار شـده و رهایشـان نمی‌کند، یا شـاید خودشـان نمی‌خواهند از آن روزها دسـت بردارند و رها شـوند. عبـاس یکـی از آنهاسـت. اگر بـه آسایشـگاه‌های اعصاب و روان دوران جنـگ خودمان سـری بزنید، شـاید نمونه‌هایی از این دسـت زیاد دیده شوند.

اتفاقات معمولی که روایت آنها در داستان‌های جنگ چندان رایج نیست، برای خلق جهان مورد نظر نویسنده چه پتانسیلی در اختیارش می‌گذارد؟

گمـان می‌کنـم ایـن سـؤال از آنجا ناشـی می‌شـود کـه شـاید عـدم شـناخت کافی خیلی‌هـا از فضـای جنگ، خصوصـاً دوران جنـگ هشـت سـاله مـا، ایـن تصـور را به وجود مـی‌آورد که سـربازها و نیروهای دیگر، شبانه‌روز مشغول جنگیدن بودند و فعالیت دیگـری نداشـتند. اگـر آمـار حمـلات ما و حتی حمله‌های مهم دشـمن را تقسـیم بر روزهای آن هشت سـال دوران جنگ کنیم، به روزهـا و هفته‌ها و ماه‌هایی می‌رسـیم که جبهه‌هـا تقریباً آرام بـود و به هر حـال باید روزها و شـب‌ها سپری می‌شـد؛ بد یا خوب، تلخ یـا شـیرین، آن موقع همیـن اتفاقات شکل می‌گرفت که شـاید به نظر شما عادی باشـد ولی باید زندگی می‌کردیم و خود این نـوع سـبک زندگی داسـتان‌های جنـگ را می‌سـاخت که گمان می‌کنم حضورشان در داسـتان ضروری و حتی مکمل اسـت.

روایت‌ها و شخصیت‌های داستان‌تان چقدر واقعی و گرفته از تجربه شخصی‌تان و چه میزان ساخته و پرداخته فضای داستان هستند؟

جواب این سـؤال را در مقدمه گفته‌ام ولی حـالا بیشـتر بـه آن می‌پـردازم. با شـروع جنگ در سـال ۵۹ من هم مثل خیلی دیگر از پسـران جوان همسن و سـال خودم که تازه دیپلم گرفته بودیم و دانشگاه‌های‌مان هم تعطیـل بود، راهی سـربازی شـدیم و بلافاصله بعد از دوران آموزشـی دو ماهه در پـادگان صفریـک تهران، بـه جبهه جنوب اعزام شـدیم. شـرح این ماجرا در داستان آخر کتابـم آمده اسـت، همان‌قـدر صاف و زلال کـه در بیشـتر داسـتان‌هایم آمـده اسـت. من اهل شـعر و داسـتان بـودم و همان‌قدر عاشق پیشـه که فکـر نمی‌کنم ایرادی داشته باشـد، اما حالا در ۶۴ سالگی می‌بینم که آن روزها برایم دوران شـیرین و راحتی نبوده اسـت. می‌دانید انتقال از یک فضای رمانتیک و شـاعرانه به فضای تلخ و دوری طولانی از خانواده و شهرمادری سخت اسـت. به هر حال آنجا هم جنگ ویرانگری را شاهد بودیم و دوستان و همسنگری‌های زیادی از دست دادیم... بگذریم. بله بیشتر داسـتان‌ها تجربه شخصی اسـت که حالا بیشـتر به داسـتان نزدیـک شـده‌اند، اما واقعی هستند.

روایت ماجرای قهرمان‌هایی از جنس مردم معمولی با عادت‌ها و رفتارهایی کاملاً ملموس چه تأثیری بر مخاطب و میزان همراهی‌اش با جهان داستان دارد؟

مگر غیـر از این اسـت کـه همـه آن بچه‌ها آدم‌هـای معمولـی هسـتند، کسـانی کـه مـدام در محـدوده زندگی‌مـان می‌بینیم و با آنهـا زندگی می‌کنیـم. این را قبـلاً هم در مصاحبـه‌ای گفتـه‌ام. البتـه که همـه ما از جنس آدم‌های معمولی بودیم و این ملموس بودن اسـت که مخاطب را با خودش همراه می‌کنـد، گریبانـش را می‌گیـرد و او را بـه خلوت سـربازها در پشت سـنگرها می‌برد و شاهد گریه‌ها و خنده‌هایشـان در تنهایی و حتـی در دورهمی غروب‌هـای دلگیر جبهه می‌شـود. ببینیـد هیچ‌کـدام از مـا و حتی نیروهای دشـمن از کره مریخ نیامده بودیم که رفتار و کرداری متفاوت نسـبت به انسان امـروزی داشـته باشـیم، همـه ما نوعـی از اعمال انسـانی داشـتیم که گاهی انجامش غیرارادی می‌شود.

شما در کارنامه خود آثار متعددی در زمینه ترجمه دارید؛ ترجمه رمان و داستان‌های خارجی چه تأثیری روی ساختار و تکنیک‌های داستان‌گویی شما گذاشته است؟

من همیشه اول خودم را نویسنده می‌دانم و بعـد مترجم. چنـد مجموعه داسـتان و رمـان داشـتم و بعـد کار ترجمه را شـروع کردم. بـا ورود اینترنت و باز شـدن درهای دنیـای مجـازی و رویارویی با سـایت‌های بی‌شـمار فرهنگی و مجله‌های ادبی، فقر زبانـی وادارم کـرد در کنار حرفـه اصلی‌ام کـه نسـاجی اسـت، زبـان بخوانـم. بعد تصمیم گرفتم لذت خواندن داستان‌های خارجی را با مخاطب ایرانی شـریک شـوم و این‌گونـه وارد دنیای ترجمه شـدم. ولی همیشـه و در همه حال ترجمه برایم مشق داستان‌نویسـی بوده و نقش نشسـتن در کلاس نویسـندگانش را داشـته که گمان می‌کنم تأثیر خودش را گذاشـته و شاید تا اندازه‌ای تأثیر خوبی هم بوده اسـت. همه این مقدمه‌چینی برای ایـن بود که بگویم همیشه عاشق داسـتان بوده و هستم و از همان خیلی سـال‌های دور هـر چیزی در ذهنم را تبدیل به داستان کرده‌ام و لذتش را برده‌ام. هرچند گاهی همین داسـتان‌ها برایـم دردناک بوده و اشـکم را درآورده‌اند و جایی خوانده‌ام هرگاه اشـک نویسنده‌ای روی داستانش بریزد، یک کار عاشقانه خلق شـده است.

روایت روزمرگی کهنه سربازان

کتاب «همـه در یک روز مردیـم»، به قلم علی قانع که از سـوی انتشـارات «هفت اقلیم هنر» منتشـر شـده، روایتی اسـت که بر لایه‌های عمیق انسـانی، سـایه‌های سـنگین پـس از جنگ و زخم‌هـای درمان‌نشـده روح آدمی دسـت می‌گـذارد. این اثر، تصویـری حزن‌انگیـز از تجربه زیسـته نسـل جوانی اسـت که سـال‌های طلایی عمر خود را در خاکریزها جا گذاشتند و اکنون در لابـه‌لای روزهای عـادی خود همچنان با آن خاطـرات و اندوه به‌جـا مانـده از آن دوران زندگی خـود را می‌گذرانند.

قانع در مقدمه اثر می‌نویسد، یادآوری این تجربه شخصی همیشه برایش دردنـاک اسـت، او تمـام خاطرات خـودش از جنگ را نوشـته امـا در این اثر تنها تعدادی از آنها را به چاپ رسانده است. او در ایـن کتـاب، زندگی گروه پنـج نفره از دوسـتانی را بازگو می‌کند که سـه نفرشان اهـل شهرسـتان و دو نفـر اهـل تهـران بودنـد. آنهـا جوانانـی ۱۸ سـاله بودنـد با تمام شیطنت‌ها، احساسـات و رفاقت‌های بی‌پروا که اقتضای همان سن و سال است. هر بار هـر کدام‌شـان، نامـه‌ای از خانواده به دسـتش می‌رسـید بلند بلند آن را برای همسـنگرها می‌خواند اما فقط مرتضی بود که پشـت سـنگر و در خلوت، خط به خط نامه‌اش را مرور می‌کرد و اشـک می‌ریخت. جبهه صورت دیگری هم داشت؛ ضربه اول با شـهادت ناگهانی فرخ در جیـپ، دو ماه پیش از پایـان خدمتش فـرود آمد؛ مرگی که حتی فرصت آخریـن خداحافظی را هم از دوسـتانش گرفت. نویسنده با ساختاری رفت و برگشتی، مدام میان رنج‌های روزمره زمان حال و خاطرات تلخ و شیرین گذشـته در حرکت است. مثلاً راوی در زمان حال، خود را با عکس پنج‌نفره در بیمارسـتان اعصاب و روان می‌یابد؛ جایی کـه منتظر «عباس» اسـت. عباس، همان رفیق شـفیق فـرخ (از آن گروه پنج نفره)، حالا سال‌هاسـت که در آسایشـگاه بستری اسـت و تمام حافظه‌اش را از دسـت داده است. مرتضی مهاجرت کـرده، فرخ و بهنام در همان سـال‌ها و به شـیوه‌های مختلـف جـان باختند و بقیـه آدم‌هـای عکس هم پا به سـن گذاشـته‌اند. بررسـی عواقب پنهان و درازمدت جنگ بر روان و زندگـی رزمندگان، از جملـه موضوعات حیاتی و در عین حال مهجوری است که ادبیات پایداری ایـران کمتر به عمق آن نفوذ کرده اسـت. پرداختن به این ابعاد انسـانی، نه‌تنها دین بزرگی به ایثارگران واقعی اسـت، بلکه به بازخوانی جامع‌تر و عمیق‌تر مفهـوم جنگ کمک می‌کند. ادبیاتـی کـه بتواند بـدون شـعارزدگی و بـا نگاهـی موشـکافانه بـه زخم‌های التیام‌نیافته بپردازد، تصویری راستین‌تر و ماندگارتـر از بهـای واقعی جنـگ ارائه می‌دهـد و گامـی مهم در جهـت التیام جمعی جامعـه برمی‌دارد.

علی قانع با قلمی ملموس و موشکافانه، واقعیت صریح زندگی جوانان را آشـکار می‌سـازد؛ کسانی که شـاید پیکرشان از جنگ برگشت، اما بخشی از وجودشان برای همیشـه در همان روزهـا و در یک لحظه مرد.



همه در یک روز مردیم

- نویسنده: **علی قانع**
- انتشارات: **هفت اقلیم هنر**
- تعداد صفحات: **۱۵۰ صفحه**
- قیمت: **۲۵۵۰۰۰ تومان**

از جنس زندگی

تلفیق هنر با امر روزمره در **روی دو پا می‌ایستم** نوشته شیرین ورچه

نقد



فاطمه عرب‌زاده
ویراستار و دکتری ادبیات فارسی

ادبیات داسـتانی معاصر ایران همـواره عرصه ظهـور صداهـای تـازه و نگاه‌های متفـاوت به جهـان پیرامـون بـوده اسـت. در این میـان، مجموعه‌داستان «روی دو پا می‌ایستم» نوشته شیرین ورچه اثری اسـت که با نگاهی جسور و لحنی یگانه، موفق شده مرزهای متعارف روایت را درنوردد و تجربه‌ای تازه و ماندگار برای مخاطب رقم بزند. این کتاب که نشـر هفـت اقلیم هنر آن را منتشـر کرده، مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه اسـت که در آن، سـادگی روایت با عمق مفاهیم انسانی در هم می‌آمیزد و تصویری زنده و پویـا از زندگی روزمـره ارائه می‌دهد.

یکـی از بارزترین ویژگی‌هـای این مجموعه سـادگی و صمیمیـت حاکـم بـر لحـن داستان‌هاسـت. شـیرین ورچـه، بـا زبانی روان، بی‌تکلـف و بـه دور از پیچیدگی‌های زبانی، خواننده را به سـفری در دل اتفاقات معمولـی و روزمـره می‌بـرد. او به‌خوبـی می‌دانـد چگونـه از دل همیـن حـوادث به‌ظاهر پیش‌پاافتاده، موقعیت‌هایی عمیق و تأمل‌برانگیـز خلق کند. این سـادگی نه از سـر کم‌مایگی که نتیجه تسـلط نویسنده بر فنون روایتگری اسـت؛ زیرا دشـوارترین کار در داستان‌نویسـی بیـان مفاهیم بـزرگ با زبانی سـاده و بی‌پیرایه اسـت. ورچه با این تکنیک، موفق شـده پلی بی‌واسـطه میان خـود و خواننده بکشـد.

کاوش در زیبایی‌شناسی امور طبیعی

آنچـه «روی دو پا می‌ایسـتم» را از بسـیاری از آثار هم‌عصرش متمایز می‌کند، نـگاه ویژه و بی‌پرده نویسـنده به امور طبیعی و مسائل روزمره زندگی است. ورچه در داستان‌هایش از توصیف جزئیاتی که شاید در نگاه نخست عادی یا حتی ناخوشایند به نظر برسند، ابایی ندارد. او با دقتی موشکافانه و نگاهی هنرمندانه، به‌سـراغ سوژه‌هایی می‌رود کـه معمـولاً در پس‌زمینه زندگی مـدرن نادیده گرفته می‌شـوند. ایـن جسـارت در پرداخت به واقعیت‌های خشـن و تلـخ زندگـی، نه‌فقط از ارزش اثر نمی‌کاهد که بـه‌آن عمقی واقع‌گرایانه و صادقانه می‌بخشد. نویسنده با خلق تصاویری کـه گاه مرزهای عادت را می‌شـکنند، خواننده را به تأملی دوبـاره در باب ماهیت زندگی، جسـم انسـان و رابطـه او بـا طبیعت دعـوت می‌کند.



روی دو پا می‌ایستم

- نویسنده: **شیرین ورچه**
- انتشارات: **هفت اقلیم هنر**
- تعداد صفحات: **۱۲۲ صفحه**
- قیمت: **۳۲۰۰۰۰ تومان**

تلفیق هنر و زندگی روزمره

آنچـه در داسـتان‌های ورچه به چشـم می‌آید، توانایـی بی‌نظیـر او در تلفیـق هنر بـا زندگی روزمـره اسـت. در داسـتان «نسـبت نیم کره راسـت با زبـان دراز»، راوی با نگاهـی طنزآمیز و درعین حال عمیـق، به تجربه‌هـای روزمره‌ای چون رفتن به آزمایشـگاه، انجـام آزمایش‌های پزشکی و مواجهه با آدم‌های مختلف می‌پردازد. ایـن روایت‌ها اگرچـه سـاده و بی‌تکلف‌اند، در لایه‌هـای زیرین خود، به مسـائل مهمی چون تنهایـی، روابط انسـانی و جسـت‌وجوی معنا در زندگـی می‌پردازنـد. نویسـنده بـا ظرافتی مثال‌زدنـی، از جزئیاتـی چون جوشـیدن آب در ارتفـاع بالا یا شکل‌وشـمایل سـرنگ و لوله آزمایشـگاه، بـرای خلـق تصاویری شـاعرانه و تأمل‌برانگیـز بهره می‌برد و نشـان می‌دهد هنر واقعـی، در دل همین لحظـات به‌ظاهر عادی نهفته اسـت.

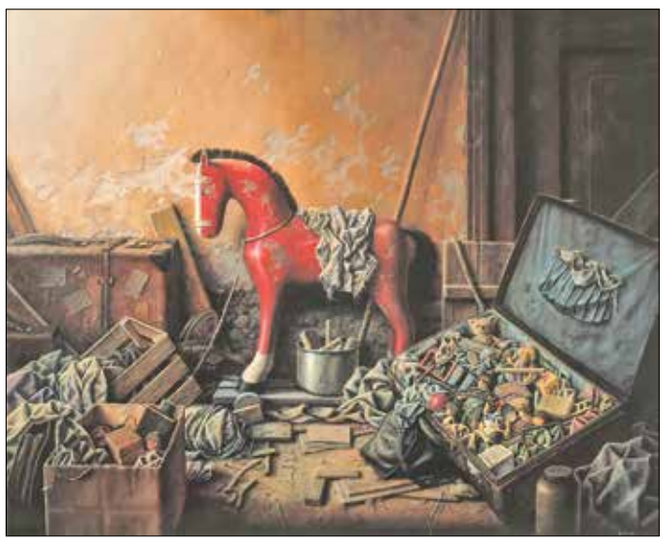
شخصیت‌پردازی و همذات‌پنداری

شخصیت‌های داستان‌های ورچه، آدم‌هایی اند از جنـس خـود مـا؛ آدم‌هایـی بـا دغدغه‌ها، ترس‌هـا و آرزوهای سـاده. راوی داسـتان‌ها که گاه بـه نظـر می‌رسـد خود نویسـنده اسـت، با لحنی صمیمـی و خودمانـی، تجربه‌هایش را با خواننده در میان می‌گذارد. این صمیمیت باعث می‌شود خواننده به‌راحتی بتواند با شخصیت‌ها همذات‌پنـداری کند و خـود را در موقعیت‌های داسـتان تصور کنـد. از مادری که دوسـت دارد دخترش دکتر شـود تا مـرد میانسـالی که در آزمایشگاه نشسـته و لیوان آزمایشگاهی خود را با احتیاط در دسـت گرفته اسـت، همه‌وهمه، تصاویری آشـنا و ملمـوس از زندگـی روزمره ما هسـتند. این توانایی در خلق شـخصیت‌های باورپذیـر و ملمـوس از دیگـر نقاط قـوت این مجموعه است که نشان از درک عمیق نویسنده از روان انسـان و روابط اجتماعی دارد.

طنـز عنصـری جدایی‌ناپذیر از داسـتان‌های «روی دو پـا می‌ایسـتم» اسـت. ورچـه، بـا نگاهـی ظریـف و هوشـمندانه، بـه اتفاقات و موقعیت‌هـای روزمـره می‌نگـرد و از دل آن‌ها، لحظاتـی طنزآمیز و خنـده‌دار خلـق می‌کند. این طنـز، گزنده و تلخ نیسـت بلکـه به‌نوعی شـیرین و همدلانه اسـت تا به خواننده کمک کند با چالش‌ها و سـختی‌های زندگی راحت‌تر کنـار بیاید؛ بـرای مثـال، صحبت‌هـای راوی درباره توصیف خریـدن کله‌پاچـه از کله‌پزی و مواجهـه با مرد خوش‌قیافه میانسـال، همگی نشـان‌دهنده نـگاه طنزآمیـز و درعین حـال همدلانه بـه زندگی‌اند. این طنز به داسـتان‌ها طراوتی خاص می‌بخشد و خواننده را در سفری لذت‌بخش همراهـی می‌کند.

زبان؛ ابزاری برای خلق تصاویر بدیع

زبان ورچه در این مجموعه اصیل، پرجزئیات و سرشـار از تصاویر بدیع اسـت. او با تسلطی سـتودنی بـر واژگان و ترکیبـات، تصاویـری می‌آفرینـد کـه در ذهـن خواننـده مانـدگار می‌شـوند. توصیـف او از خرمگسـی که روی چراغ نشسـته و نور به پشت براق و چشم‌های مرکبش افتـاده، یـا توصیف کله‌پـزی و بوی دارچیـن و لیمـو و کله‌پاچه، همگی نشـان از توانایـی نویسـنده در فضاسـازی‌های قوی و تأثیرگذار دارند. این زبـان اگرچه در توصیف برخی جزئیات، خشـن و تلخ می‌شـود، هرگز از دایـره ادب و هنر خارج نمی‌شـود و همواره در خدمت پیشبرد روایت و انتقال احساسات اسـت. «روی دو پـا می‌ایسـتم» مجموعه‌ای است که باتکیه بر سـادگی، صداقت و نگاهی تازه به زندگی روزمره، توانسـته جایگاه ویژه‌ای میان آثار داستانی معاصر بیابد. شیرین ورچه بـا جسـارت در انتخـاب سـوژه‌ها، دقـت در جزئیات و خلـق تصاویری بدیـع، اثری خلق کرده که هـم می‌توانـد خواننـده را بخنداند هم بـه فکـر فروببرد هـم او را با خـود همراه کنـد. این کتـاب دعوتی اسـت به تماشـای زندگـی از زاویه‌ای متفـاوت؛ دعوتی به دیدن زیبایی‌ها و شگفتی‌ها در دل همان چیزهایی کـه هـر روز از کنارشـان می‌گذریـم. نگاهی مثبـت که پس لایه‌های خشـن و تلخ روایت، همـواره به‌دنبال نـور، امید و معنـای زندگی است.



اثری از زنده‌یاد واحد خاکدان

نگاه به لحظه‌های کم‌اهمیت زندگی

در این داسـتان‌ها، امر معمولـی بهانه‌ای برای صـدور حکـم قطعـی درباره انسـان نیسـت. نویسنده بیشتر مشاهده می‌کند، کنار موقعیت می‌ایستد و اجازه می‌دهد تناقض‌های آن دیده شـوند. آدم‌هـا گاهـی مهربـان و درعین حال خودخواهند، از چیزی می‌ترسند و همان‌وقت بـه آن نزدیک می‌شـوند، یا در برابر مسـأله‌ای جـدی واکنشـی خنـده‌آور نشـان می‌دهند. چنین ترکیبی، شخصیت‌ها را از الگوهای آماده دور می‌کنـد. آنان نه قهرمانانـی بی‌نقص‌اند و نه چهره‌هایی برای سـرزنش؛ انسان‌هایی‌اند که در محدوده تجربه و شـناخت خود تصمیم می‌گیرند و همین محدودیت، باورپذیری‌شان را بیشـتر می‌کند. سـاختار داسـتان کوتاه نیز در شـکل‌گیری این اثر اهمیت دارد. فشـردگی روایت‌ها مجال پرگویـی نمی‌دهد و هر صحنه بایـد سـهمی در سـاختن فضا، شـخصیت یا معنـای پنهان داسـتان داشـته باشـد. ورچه بـا انتخـاب لحظه‌هایـی ظاهـراً کوچـک، از توضیح مسـتقیم فاصله می‌گیرد و به جزئیات فرصت می‌دهـد کار خـود را انجـام دهند. گاه یک شـیء یـا حرکـت کوتـاه، بیش از شـرح طولانی درباره وضعیت روانی شـخصیت سخن می‌گویـد. ایـن نـوع روایـت، خواننـده را بـه مشـارکت فرامی‌خوانـد، بـه ایـن شـکل که مخاطب باید میان نشـانه‌ها ارتباط برقرار کند و از آنچه گفته نشـده نیز برداشـتی بسـازد. به این ترتیب، داسـتان پس از پایـان خود هم در ذهن ادامـه می‌یابد.

از منظـر عاطفـی، کتـاب بـر صداقتی اسـتوار اسـت کـه به‌سـادگی بـا احساسـاتی کردن مخاطـب اشـتباه گرفته نمی‌شـود. نویسـنده بـه جـای آن که انـدوه یـا امیـد را اعـلام کند، موقعیت‌هایی می‌آفریند که این احساسـات از دل رفتار و گفت‌وگو پدیدار شوند. همین پرهیز از نتیجه‌گیـری شـتاب‌زده، بـه روایت‌ها مجال می‌دهـد تـا معنـای بهتری بـه مخاطـب ارائه دهند. ممکن اسـت خواننده‌ای در یک صحنه طنز را برجسته ببیند و خواننده‌ای دیگر تنهایی یا اضطـراب نهفتـه در آن را دریافـت کند. این گشودگی، از امتیازهای ادبی مجموعه است و آن را بـه اثری بـرای بازخوانی بـدل می‌کند.

در نهایت، اهمیت «روی دو پا می‌ایسـتم» را باید در ایـن دانسـت که بـه لحظه‌هـای کم‌ادعای زندگی توجه زیادی نشـان می‌دهـد. این کتاب یـادآوری می‌کنـد تجربـه انسـانی همیشـه در رویدادهای بزرگ و اسـتثنایی شکل نمی‌گیرد؛ گاه در نگاه‌کردن به حشـره‌ای کوچک، شنیدن حرفی معمولی یا انجام کاری تکراری، پرسشـی جدی سر برمی‌آورد. ارزش روایت در این است که چنین لحظه‌هایی را از فراموشی بیرون می‌کشد و بی‌آن‌کـه به آنها جلـوه‌ای سـاختگی بدهد، امـکان دیـدن دوباره‌شـان را فراهـم می‌کند. حاصـل، مجموعه‌ای اسـت که خواننـده را به مشـاهده دقیق‌تر جهان پیرامون و به رسمیت شـناختن پیچیدگـی آدم‌هـای عـادی دعوت می‌کند؛ دعوتـی آرام، امـا مانـدگار. «روی دو پا می‌ایسـتم» اثـری اسـت کـه خواندنـش را به همـه علاقه‌منـدان به داسـتان کوتاه فارسـی توصیه می‌کنیـم؛ اثری کـه با هر بـار خواندن، لایه‌هـای تـازه‌ای از معنا و زیبایـی را بر خواننده آشـکار می‌کند.